**باسمه تعالی**

خارج اصول

۱۸/۰۹/۹۲ امارات معتبره - تفصیلاتی در حجیت ظهور - حجیت ظواهر قرآن

**حجیت ظواهر(روایاتی که فهم کتاب خدا را منحصر به ائمه معصومین (علیهم السلام) قرار می دهد)**

بحث سر این بود که شهید صدر فرموده بودند قرائنی وجود دارد که نشان می‌دهد روایتهایی که علم به کتاب را منحصر در ائمه معصومین (علیهم السلام) می‌کنند به توسط باطنی‌گراها جعل شده عمده تکیه‌ای که داشتند به این جهت بود که رواتی که این روایات را نقل کردند فقط از رواتی هستند که گرایش باطنی دارد روات دیگر این مطلب را نقل نکردند ما خب بحث صغرویش را کردیم بحث کبرویش را هم جلسه قبل صحبت کردیم صحبت این بود که اگر راویان یک مضمون خبری دارای یک ویژگی باشند که تصادفاً نمی‌‌توانند آن ویژگی در یکجا جمع شده باشد اینجا در چه صورتی ما می‌توانیم بگوییم که آن ویژگی منشأ جعل این روایات شده ما می‌گفتیم گاهی اوقات صدور یک روایت منشأ می‌شود که رواتی با یک ویژگی خاص پدید بیاید و این ویژگی خاص روات می‌تواند معلول صدور روایات باشد این یک صورت است یک صورت دیگری هم هست که گاهی اوقات صدور روایات منشأ آن ویژگی نمی‌شود به یک معنایی از معانی آن ویژگی منشأ صدور روایات می‌شود نه منشأ جعل روایات. به این معنی مثلاً من یک مثال بزنم . به این معنی مثلاً من یک مثال بزنم ببینید ما یک سری روایاتی داریم در مسئله «نقد» اینکه تغییر قیمت بازاری چه حکمی دارد در این مضمون. خب ما مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که رواتی که این روایت را نقل کردند همه‌شان صرّاف بودند اینجا صرّاف بودن منشأ شده که اینها مورد احتیاجشان باشد این مسائل رفتند این مسائل را از امام (علیه السلام) سؤال کردند امام (علیه السلام) هم پاسخ دادند و بنابراین همه روات این روایات این ویژگی مشترک را دارا بودند به دلیل اینکه مورد احتیاج آنها بوده و امام (علیه السلام) برای افراد دیگر نیازی نمی‌دیده که بیان کند آن کسی که مورد احتیاجش بوده آمده سؤال کرده

نسبت به او پاسخ داده در روایات ما هست که ائمه معصومین (علیهم السلام) در خیلی شرایط ضرورت نمی‌دیدند خودشان ابتداء یک سؤال کنند می‌گوید «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْکَعْبَةِ إِذْ یُؤْتَی وَ لَا یَأْتِی» یعنی امام (علیه السلام) چون تا جنبه پذیرشی مردم نباشد هدایت امام (علیه السلام) اثرپذیر نیست امام (علیه السلام) ابتداء به هدایت نمی‌کردند تا اینکه افراد بیایند از امام (علیه السلام) درخواست کنند تا زمینه قبول هدایتهای امام (علیه السلام) فراهم بشود خب در این فضا ممکن است علتی که همه راویانی که این مسئله خاص مثلاً مربوط به سعر و قیمتها و صرّافی و اینها را سؤال کردند به دلیل احتیاجی که آنها به داشتند. یک موقعی من نگاه می‌کردم یک موضوع خاص در یک زمان محل سؤال و حاجت خاص می‌شود در مکاتباتی که از امام جواد (علیه السلام) هست یک سری مکاتبات و سؤالاتی هست در مورد این سؤال خاص که آیا کسی اگر خواستگاری آمد که ما می‌پسندیم آیا می‌توانیم خواستگار را ردّ کنیم خیلی تأکید شده که نه خواستگاری که از جهت دینی و ... «إن جائکم من ترضون دینه و خلقه فلا تردّه»[[1]](#footnote-1) امثال اینها. به نظرم روایت بود که پنج‌نفر در این زمینه با امام (علیه السلام) مکاتبه کردند از شهرهای مختلف، همه هم با امام جواد (علیه السلام) با امامهای دیگری هم این سؤال مطرح نبود این خودش نشانگر این است که در آن دوران یک بحرانی، حالا چی بوده من متوجه نشدم که چی بوده مثلاً افرادی می‌آمدند خواستگاری می‌کردند چی می‌کردند نکته‌اش را متوجه نشدم ولی به هر حال اینها الزاماً معنایش این نیست که اینها مجعول است گاهی اوقات به خاطر این هست که یک حاجت خاصی منشأ این سؤالات می‌شود و این حاجتها گاهی اوقات معلول یک وصف مشترک بین افراد هست حالا اینکه می‌خواهم بگویم راویانش از جهت وصفی مشترک هم نیستند ولی می‌خواهم بگویم که این به هر حال چی بوده آنجا تصادفی نیست آنجا پرسش: ... پاسخ: آنجا زمینه جعل ندارد یعنی چیزی نیست که چطور شده جعل شده آنکه هست آن این است که یک موضوعی پیدا بود در آن زمان گاهی اوقات یک مسئله در یک برهه‌ای از زمان

باب می‌شود همه نگران این مسئله هستند حالا آن مسئله چی بوده قضیه پیش آمده مثلاً فرض کنید سلاطین یک کسی آمده بوده ردّ کرده این سؤال را از همه اشخاص پرسیده بودند حالا چی بوده من نمی‌فهمم یعنی متوجه نکته‌اش نشدم که علت اینکه این همه سؤالات مشابه از یک امام (علیه السلام) دقیقاً شده چی هست؟

پس بنابراین عرض من این هست گاهی اوقات وجه اینکه تمام راویان در یک وصف مشترک هستند آن این هست که آن وصف منشأ احتیاج به تحمل آن روایت و دانستن حکم آن مسئله هست آنها رفتند سؤال کردند طبیعتاً‌امام (علیه السلام) به آنها پاسخ داده این هم گاهی اوقات هست لازم نیست حتماً آن وصف معلول روایت کردن باشد گاهی اوقات علت اصلاً صدور روایات می‌شود مهم این است که آن وصف مشترک با صدور روایات یا تحمل روایات ارتباط داشته باشد یا با جعل ارتباط داشته باشد گاهی اوقات آن وصف مشترک تناسب با جعل دارد گاهی اوقات هم با هر دو طورش تناسب دارد هم می‌تواند منشأ جعل بشود هم می‌تواند صدور روایات منشأ این وصف بشود در اینجاهایی که هر دو جهتش امکان‌پذیر هست اینجا ولو ما با شنیدن این روایات یقین به صحتش نمی‌کنیم ولی یقین به بطلان هم نمی‌کنیم این مواردی که در تواتر مشابهت راویان در یک وصف خاص سبب می‌شود که ما یقین نکنیم از این قسم است جایی هست که ما هم احتمال می‌دهیم که آن وصف مشترکی که این راویان دارند آن وصف منشأ صدور این روایت شده باشد یعنی منشأ جعل این روایت شده باشد هم می‌تواند نه صدور آن وصف مشترک با اصل صدور روایات صدور واقعی روایات مرتبط باشد حالا علتش باشد یا معلولش باشد هر کدامش باشد این هر دو طورش چون احتمال دارد ما نمی‌توانیم یقین کنیم که حتماً صادر شده ممکن است این جعل صورت گرفته باشد هر مقدار یکی از این دو جهت قوی‌تر باشد احتمال به آن طرف می‌چربد این بحث را حاج آقا یک موقعی در بحث حساب احتمالات در تواتر مطرح می‌فرمودند، می‌فرمودند که ببینید اگر یک راوی مجهول الحال یک خبری را نقل کند ما مثلاً پنجاه‌درصد احتمال می‌دهیم که درست باشد پنجاه درصد

مثلاً احتمال می‌دهیم غلط باشد راوی دوم اگر همین خبر را نقل کند احتمال اینکه هر دو راوی دروغ بگویند پنجاه ضربدر در پنجاه می‌شود بیست و پنج درصد پس بنابراین احتمال صدق احدهما می‌شود هفتاد و پنج درصد اینکه سه‌تا باشند مثلاً پنجاه ضربدر پنجاه، پنجاه، پنجاه، می‌شود صد و بیست و پنج هزارم احتمال صدقش می‌شود هشتصد و هفتاد و پنج درصد همین طور مرتب احتمالات با تعداد افرادی که روایت را نقل می‌کنند بیشتر می‌شود ایشان می‌فرمودند که این مطلب درست است که هر چی افراد بیشتر می‌شوند احتمالات ذاتاً باید بیشتر بشود ولی یک نکته‌ای هست آن این است که اگر ما یک مقداری گذشت دیدیم که این راویان چرا این سؤال مطرح است که چرا فقط این متن را راویان مجهول الحال نقل می‌کنند چرا راویانی که به وثاقت شناخته شده‌اند این متن را نقل نکردند این هم یک جهت دیگری هست که این جهت مانع ایجاد یقین می‌شود هر مقدار تعداد روایات، تعداد راویان بیشتر باشد مجهول بودن این مقدار راوی احتمال صدق را می‌آورد پایین چون احتمال جعل به توسط اینکه یک جهت مشترکی داشته باشند یک جعلی وجود داشته باشد آن احتمال تقویت می‌شود از آن طرف. یعنی در واقع تا یک زمانی این احتمالات تقویت می‌کند ولی از یک زمانی این احتمالات برعکس می‌شود هر چی تعداد بیشتر بشود احتمال جعل می‌رود بالا به طوری که اگر فرض کنید ما دیدیم که این روایات پنجاه‌تا سند دارد هر پنجاه‌تاش توسط مجاهیل نقل شده‌اند این را یقین می‌کنیم که چیزی در کار هست به اصطلاح دستی در کار است آن طرفی می‌شود یعنی یقین به کذب حاصل می‌شود این طور نیست که هر چی تعداد راویان یک روایت بیشتر باشد به همان تعداد بر قوت احتمال افزوده می‌شود بله اگر این راویانی که اضافه بشوند وصف‌هایشان یکسان نباشد بعضی‌هایشان ثقه باشد بعضی‌هایشان غیر ثقه باشند ثقه یقین‌آور نیست ولی خب ثقه است بعضی‌هایشان از این مذهب باشند بعضی‌هایشان از آن مذهب باشند آن دیگر این مشکل نیست هر مقدار راویانی که یک روایت را نقل می‌کنند اختلاف صنفی داشته باشند حساب احتمالات زودتر پاسخ می‌دهد و این مشکل، مشکل اینکه آن جهت مشترک بین اینها را چطوری توجیه کنیم پیش نمی‌آید چون جهت

مشترک ندارند که نیاز به توجیه وجود داشته باشد. پرسش: ... خبری داشته باشیم که راویانشان مجهولند دیگر نباید ... پاسخ: حالا اجازه بدهید همین الان یک توضیح در مورد این مطلب بدهم. ما نحن فیه ممکن است شما شبیه همین تقریب را اینجا بگویید، بگویید که درست است ما بحث را آن طوری که آقای صدر دنبال کردند که روایات ما هر شش‌تایش باطنی‌گرا هستند به این وجه دنبال نمی‌کنیم بلکه این طوری می‌گوییم اینکه هر شش‌تا روایات ما ضعف سند دارند خود این مورد بحث هست که چرا این مضمون فقط با سند ضعیف باید نقل بشود چرا با سند قوی نباید، با سند معتبر نباشد نقل بشود فقط سندهای ضعیف باید راویان این روایت باشد این خودش ممکن یک جهتی باشد که احتمال مجعول بودن این روایات را تقویت کند ولی یک نکته‌ای را باید مورد توجه قرار بدهیم در ما نحن فیه، این نکته خودش دخالت دارد در این بحث، آن این است که سه‌تا از روایات بحث ما از تفسیر عیاشی نقل شده تفسیر عیاشی نه به جهت مجهول بودن راویان یا ضعیف بودن راویان روایتهایش ضعف سند دارد به دلیل اینکه سندهایش حذف شده آن بنده خدایی که این کتاب را نقل کرده این کتاب را محذوف الاسناد به ما منتقل کرده این منشأ شده که ما می‌بینیم اگر اصل کتاب در دسترس بود چه بسا مثلاً این سه‌تا روایت ممکن بود سندهای صحیح داشته باشند خب حالا إن قلت که باز سؤال را اینجا مطرح می‌کنیم که چرا روایاتش فقط در تفسیر عیاشی وارد بشود که آن تفسیر عیاشی هم به این بلا مبتلا شده چرا در کتابهای دیگر مثلاً نباید این متن وارد بشود؟ پاسخ مطلب این است که کتابی از قدماء که در مقام استقصای نکات مربوط به قرآن باشد غیر از تفسیر عیاشی ما نداریم اصلاً. ما تفسیری که بر مبنای جمع جمیع روایات باشد تنها تفسیر عیاشی است تفسیر قمی، آن هم بر مبنای روایت نقل کردن است ولی در مقام جمع روایات نیست آن هم روایاتی که نقل می‌کند ذیل هر آیه روایت مربوط به آن آیه را نقل می‌کند اما بحثهای کلی مربوط به قرآن، اینکه آیا قرآن فهمش مخصوص ائمه معصومین (علیهم السلام) هست یا مخصوص به ائمه معصومین (علیهم السلام) نیست در تفسیر قمی به آن معنی موضوع کلامش نیست حالا یک مقدار مقدمه‌اش

به این مطلب می‌پردازد ولی مقدمه در مقام بیان روایات مربوطه نیست آن نظریه خودش را مطرح می‌کند که آیا قرآن ویژگی‌هایش چطوری است علوم قرآن چه شکلی است اقسام آیات قرآن چه شکلی است اما این جهت که آیا قرآن را باید به اهل بیت (علیهم السلام) مراجعه کرد نکرد؟ حتی در مقدمه‌اش هم به آن معنی مطرح نیست بخلاف تفسیر عیاشی که در مقدمه‌اش دو سه‌تا فصل دارد، فصل در مورد فضل قرآن و اینکه قرآن را فقط از طریق اهل بیت (علیهم السلام) باید شناخت دو سه‌تا اصلاً فصل مستقل بر این موضوع دارد ما از کتابهایی از قدماء که به این موضوع ویژگی تفسیر قرآن پرداخته باشند آنها تقریباً کتاب دیگری که در مقام استقصای روایات باشد غیر از تفسیر عیاشی من کتاب دیگری سراغ ندارم پس بنابراین خیلی غیر طبیعی نیست که این روایات در تفسیر عیاشی نقل شده باشد چون کتاب دیگری که در مقام جمع این روایات باشد نبود یعنی به دست ما نرسیده اگر بوده که احتمالاً بوده حالا به هر حال به دست ما نرسیده. پرسش: تفسیر تبیان و تفسیر ... پاسخ: تفسیر تبیان اصلاً در مقام روایات نیستند تفسیر تبیان اصلاً در مقام نقل روایات نیستند تفسیر فرات هم موضوعش این نیست تفسیر فرات بیشتر تفسیر باطن‌گرایی، بیشتر باطن آیات و روایاتی که مربوط به باطن آیات و امثال اینها هست آنها می‌پردازد اما اینکه چطوری قرآن را بخواهیم تفسیر کنیم آیا تفسیر به رأی بکنیم نکنیم؟ به اهل بیت باید مراجعه کنیم نباید مراجعه کنیم؟ اینها اصلاً در موضوع چیزهای مثل تفسیر فرات و اینها هم نیستند. پرسش: ... پاسخ: عیاشی و اینها هم اصل چیزشان در بلاد مشرق زمین هستند بلخ و ... اینها در کافی فکر نمی‌کنم اصلاً ... معاصر کلینی است در کتابهای بعدی هم مثل کتب صدوق و اینها هم مطالب عیاشی وارد شده ولی نه حجم وسیعی یکی از منابع کتب صدوق ... ولی ما از کتب صدوق کتابی که در تفسیر قرآن باشد مثلاً در اختیار نداریم پرسش: مرحوم صدوق از عیاشی چیزی نقل نکرده که مشخص باشد از تفسیرش است؟ پاسخ: از خصوص تفسیرش نمی‌دانم مرحوم عیاشی کتابهای زیادی داشته بعضی‌ها می‌گویند سیصدتا کتاب داشته و اینها جزء منابع صدوق کتب‌های عیاشی هست مثلاً بحث کمال الدین را دنبال

می‌کردم یکی از منابعش کتب عیاشی است اما خصوص تفسیرش را در کتب موجود چیز ندیدم تنها کتابی که ناظر هست از تفسیر عیاشی نقل می‌کند قطعاً و تصریح هم می‌کند که از تفسیر نقل می‌کنم شواهد التنزیل است حاکم حسکانی در شواهد التنزیل مواردی از تفسیر عیاشی نقل می‌کند که خب سنددار هست با آن طریق مقدار ... ولی آن شواهد التنزیل هم یک موضوع بسیاری خاصی هست شواهد التنزیل شبیه تأویل الآیات روایاتی که در تأویل به اهل بیت (علیهم السلام) شدند در مورد فضل اهل بیت (علیهم السلام) شدند آنها را ... موضوعش هم این موضوعی که مثلاً آیا برای فهم قرآن باید مراجعه کرد به اهل بیت (علیهم السلام) یا نه؟ موضوعش این نیست موضوعش آیاتی هست که تفسیر شده به اهل بیت (علیهم السلام)، الآیات المفسرة باهل البیت (علیهم السلام) این موضوعش است این موضوع غیر از موضوعی هست که مورد کلام ماست.

پرسش: راجع به ترجمه این ... خراسان، مشایخ مرحوم صدوق و دیگران کار نشده یا واقعاً اطلاعی وجود ندارد ... کسان زیادی آمدند که ... در مورد بغداد و قم و ری اطلاعات زیاد است ولی ... پاسخ: مهمترین کتابی که در مورد آن چیز بوده تاریخ نیشابور حاکم نیشابوری، تاریخ نیشابوری چیزی شاید از آن مجموعه اطلاعاتی که از آن خلاصه فهرست‌واری از این کتاب در دست هست تقریباً لیست عناوینش است لیست عناوین و اینها پرسش: حاکم نیشابوری؟ ... پاسخ: بله صاحب مستدرک . حاکم نیشابوری کتاب تاریخ نیشابور دارد که تقریباً فهرست مطالبش در اختیار هست از آن به نظر می‌رسد و گاهی اوقات یک اطلاعاتی از آن هم در انساب سمعانی و اینها نقل شده مجموعاً یک چیزی شاید به چاپهای امروز هشتاد، نود جلد باید می‌شده خیلی کتاب مهمی بوده خیلی خیلی مفصل بوده مثلاً هزارتا استاد داشته خود همین حاکم نیشابوری این استادهایش را ترجمه کرده بوده و امثال اینها و از بعضی ترجمه‌های آن که در انساب سمعانی هم نقل شده پیداست خیلی مفصل‌هم ترجمه می‌کرده متأسفانه این کتاب در حمله مغول از بین رفته یعنی ما یکی از مشکلات اساسی که داشتیم آن این است که قسمتهای مشرق زمین یک سری حمله‌های جهانسوز متوجه شده بخصوص دوتا حمله مهم چنگیز

و تیمور آنها مثلاً نیشابور را می‌گوید حتی سگ و گربه‌اش هم از بین رفتند دورش تلّ خاک چیز کردند آب بستند به طوری که شهر تبدیل شد به یک تلّ خاک یعنی این طوری است. نیشابور و ری دوتا شهری بودند که بعد از بغداد مهمترین شهرهای حکومت اسلامی بودند ولی نیشابور نابود مطلق می‌شود و شهرهای دیگرش هم همین است آن منطقه در حمله مغول و اینها خیلی صدمه می‌خورد بخلاف بغداد و اینها آنچنان صدمه‌اش خیلی ناچیز بوده بغداد کل چیزی که در حمله مغول بوده خلیفه آنجا کشته می‌شود ولی تاراج نمی‌رود و بخصوص در عصرهای بعدی یک سری دژهای حفاظتی بوده که کتابخانه‌های در دژها قرار می‌گرفته مثل کتابخانه ظاهریه دمشق و ترکیه و اینها یک سری کتابخانه مهمی آنجا هست که اینها به وسیله سلاطین این کتابخانه‌ها حمایت می‌شدند این است که ما هر چی داریم مال این منطقه ترکیه و بغداد است این منطقه به دلیل حمایتهایی که سلاطین می‌کردند پادشاهان و وزیران علم دوست کتابها را هم کمّاً گسترش می‌دادند افراد زیادی می‌نوشتند به این راحتی‌ها از بین نمی‌رفته هم به آن معنی این طور حملات وحشت‌ناکی که بوده نبوده حمله‌های کوچک هم قلعه‌های حفاظتی را نابود نمی‌کرده حالا این داخل پرانتز بود.

خب عرض ما این است بیاییم در ما نحن فیه، ما نحن فیه واقعش این است که ما اینکه بگوییم که باطن‌گرایی یعنی گرایش باطنی که راویان منشأ شده است برای اینکه این روایات را جعل کنند هیچ وجه قابل توجهی نداریم بلکه عکس قضیه احتمالش قوی‌تر است اگر ما باشیم و ... نه تنها هر دو احتمال وجود دارد یعنی به این معنی ممکن است این واقعیت داشته باشد چون اینها مراجعه کردند دیدند امام (علیه السلام) فرموده علم ظاهر داریم علم به باطن داریم تمایل پیدا کردند بروند علم باطن ائمه معصومین (علیهم السلام) را پیدا کنند رفتند روایتهای باطنی را به دست آوردند. حالا ممکن است در این به دست آوردن روایتهای باطنی روایتهای باطل باطنی را هم به آن رسیده باشند یعنی کسی که تمایلات باطنی‌گری به دست می‌آورد معنایش این نیست که حتماً تمام این چیزها را از آبشخور صحیحش به دست بیاورد ممکن است چون گرایش باطنی دارد مثل اینکه فرض کنید افرادی

هستند که تمایل دارند به کرامت‌پذیری اینها می‌روند دنبال افراد که ببینند معجزه و یک کرامتی در مورد اهل بیت (علیهم السلام) دارند یا ندارد؟ و یک نوع گاهی اوقات زودباور هم می‌شوند حتی این هم نمی‌گویم الزاماً همه رفتارهای باطنی که اینها دارند این رفتارها صحیح هست می‌تواند بعضی از رفتارهایش هم رفتارهای ناصحیحی باشد ولی این معنایش این نیست که رفتارهای اینها منشأ شده که آن روایاتی که ذکر کرده که علم کتاب در اختیار اهل بیت (علیهم السلام) هست آنها باطل باشد ممکن است برعکس باشد و اساساً‌به نظرم بین این مطلبی که آقای صدر می‌فرمایند که چون اینها باطن‌گرا بودند و می‌خواستند مردم را از ظاهر به طرف باطن سوق بدهند اینها آمدند روایاتی که گفته علم کتاب در اختیار ائمه معصومین (علیهم السلام) هست اینها را جعل کردند روایاتی که می‌گوید علم کتاب در اختیار ائمه معصومین (علیهم السلام) هست اصلاً در آنها نخوابیده که این علمها باطنی است علم ظاهری نیست در اینها یک چنین چیزی نخوابیده یعنی ممکن است ما حتی باطن‌گرا هم نباشیم بگوییم که نه فهم معنای ظاهری آیات هم فقط در اختیار ائمه معصومین (علیهم السلام) هست بنابراین اینکه ما تصور کنیم آن بنده خدایی که ... یعنی یک موقعی بگوییم بعضی چیزها هست مقدمه هست برای پذیرش تفکر باطنی اشخاص. فرض کنید افرادی که تمایل باطنی داشتند این روایت را ما بگوییم جعل کردند که قرآن ظاهر دارد و باطن دارد خب این عیب ندارد بگویید که این مقدمه هست برای اینکه خب حالا که ظاهر دارد و باطن دارد ما باید برای باطن هم تلاش کنید برای رسیدن به باطن کما اینکه مثلاً فرقه‌های صوفیه این تفکر را می‌آیند رواج می‌دهند که دین ما یک شریعت داریم و یک طریقت داریم شریعت را باید از علماء گرفت طریقت را باید از شیخ صومعه گرفت این تفکری که ما شریعت داریم و طریقت داریم مقدمه است برای دکان‌داری خودشان ولی این بحث در ما نحن فیه نیست ما نحن فیه آن چیزی که روایاتی که ما داریم می‌گوید علم کتاب در اختیار ائمه معصومین (علیهم السلام) هست حالا این باطنی است ظاهری است خیلی ارتباط چندانی با این بحث ندارد می‌تواند منشأ بشود ولی منشأیت قویی ندارد بخلاف برعکس. به این معنی که اگر

می‌گوید علم کتاب در اختیار ائمه اهل بیت (علیهم السلام) است اینها تلاش می‌کنند برای به دست آوردن آن علم ائمه معصومین (علیهم السلام) می‌روند از ائمه معصومین (علیهم السلام) سؤال می‌کنند یکسری چیزهایی که افراد عادی از آن چیزها خبر ندارند از ائمه معصومین (علیهم السلام) به دست می‌آورند خلاصه عرضی که من دارم دو نکته است در تطبیقش یکی اینکه، اینکه بگوییم حتماً باطن‌گرایی علت جعل حدیث هست و توجیه دیگری وجود ندارد نه، توجیهات دیگری وجود دارد و این توجیهات با این می‌سازد که این روایات هم صادر شده باشد با این حال تمام راویانش هم باطن‌گرا باشند این یک مطلب. مطلب دوم اینکه اساساً‌نسبت این روایات، یعنی اگر بخواهند باطن‌گراها جعل هم کرده باشند این روایات چندان تناسب با جعلشان ندارد از آن طرفش می‌خواهم بگویم احتمال اینکه گرایش باطنی منشأ جعل این روایات باشد آن احتمالش زیاد نیست علاوه بر اینکه این احتمال منحصر نیست احتمالات دیگری هم وجود دارد ذاتاً احتمال زیادی نیست این است که ما مطالبی که آقای صدر اینجا مطرح می‌فرمایند اصلاً با کلام ایشان نمی‌توانیم هم از جهات مختلف که عرض کردم موافقت کند.

پرسش: احتمالش ضعیف است علتش چی هست؟ پاسخ: علتش را عرض کردم چون این روایات فقط با باطن‌گریی تطبیق نمی‌کند این روایات می‌تواند مقدمه باطنی‌گری باشد می‌تواند مقدمه باطنی‌گری نباشد مجرد اینکه علم کتاب در اختیار اهل بیت (علیهم السلام) است از این در نمی‌‌آید که ما باید گرایش باطنی داشته باشیم به ظاهر کتاب نباید اخذ کنیم باید برویم سراغ باطن در این نخوابیده که. بحث ممکن است حتی روایتهای ظاهری را هم ما باید برویم از اهل بیت (علیهم السلام) بگیریم بله می‌تواند مقدمه باشد ولی این مقدمیت قوی ندارد بحث من این هست که انحصار ندارد که حتماً، یعنی آن کسی که جعل هم می‌کند باید یک جعلی باید بکند که نزدیک باشد یعنی فاصله این روایات با آن تفکرات باطنی فاصله زیادی است و همین فاصله احتمال اینکه گرایش باطنی‌گری منشأ جعل این روایات شده باشد را تضعیف می‌کند احتمالش وجود دارد ولی احتمال ضعیفی است هم احتمال منحصری نیست احتمال قویی هم نیست احتمال ضعیفی است

تقریباً ما آن شواهدی که آقای صدر اقامه کردند بر این مطلب شواهد چندان قابل اعتمادی نیست.

این بحث تقریباً تمام است ما عمدتاً جمع‌بندی که خودمان در مورد این روایات داشتیم این هست که این روایات از جهت دلالت ما می‌گفتیم ناتمام است در صورتی که سند هم همه‌شان ناتمام است بوده یکدانه‌اش از جهتی آن هم از جهت دلالت آن سنداً یا دلالتاً ناتمام است بعضی‌هایشان هم که دلالتهایی دارد دلالتهایی یا بگوییم در حدّ اشعار است یا در حدّ دلالت ضعیف است دلالتهایی نیست که چندان بشود روی آن تکیه کرد بخصوص با توجه به معارضاتی که در این بحث هست به راحتی این روایات می‌تواند ناظر به یکی از آن دو جهت باشد یا مراد این است که علم به جمیع خصوصیاتی کتاب من الظاهر و الباطن محصور در ائمه معصومین (علیهم السلام) هست نکته دوم اینکه ناظر به این هست که در تفسیر کتاب نباید استغناء از ائمه معصومین (علیهم السلام) داشت همان معنایی که دسته دوم روایات ما هم همین قسم که آقای صدر کردند تفسیر دوم اینکه استغناء نباید داشته باشیم در مقام تفسیر از اهل بیت (علیهم السلام) که این مطلبی صحیحی هست و ادعای اخباریها را ثابت نمی‌کند اصولی‌ها همین را می‌گویند، می‌گویند استغناء نباید داشته باشد این نتیجه‌اش این است که باید فحص کرد یعنی گروه دوم روایات هیچ به کلام اخباریها ارتباطی ندارد گروه سوم روایات گروهی که نهی از تفسیر در آن شده یعنی تفسیر به رأی شده علماء در پاسخ گفتند این روایات ربطی به حمل کلام بر ظاهر ندارد چون می‌گفتند اولاً ظاهر غناء ندارد تفسیر یعنی کشف الغناء ظاهر غناء ندارد که به وسیله تفسیر ما بخواهیم آن غنایش را کشف کنیم در ثانی اگر تفسیر هم باشد تفسیر به رأی نیست تفسیر به رأی تفسیر به اجتهاد شخصی و فکر شخصی است و تفسیر به ظهوری که یک دلالت نوعیه هست که نوع مردم می‌بینند و روش عموم مردم در فهم کلام هست آن تفسیر به رأی و اجتهاد شخصی تلقی نمی‌شود این پاسخی هست که آقایان دادند.

پرسش: ... تفسیر اصطلاح خاصی آن موقع نداشته نه؟ پاسخ: نه. معنای لغویش است دیگر ...

پرسش: ... پاسخ: حالا آن باشد بعداً.

اینجا مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که این پاسخ، پاسخ ... دو لحن در اینجا هست لحن آقای حائری در تقریراتش این است که این پاسخ، پاسخ صحیحی نیست لحن آقای هاشمی این هست که پاسخ صحیحی هست ولی کامل نیست نیاز به حل یک شبهه‌ای دارد که آن شبهه را باید برطرف کنیم شاید لحن آقای هاشمی بهتر باشد و خود آقای صدر هم احتمالاً در دوره متأخر با این لحن بیشتر صحبت کرده. علی أی حال اشکالی که در هر دو کلام وجود دارد حالا اشکالش را مطرح می‌کنم پاسخهایی که آقای حائری نقل می‌کند و پاسخهایی که آقای هاشمی نقل می‌کند که خیلی هم با هم فرق دارند اصلاً کاملاً متفاوت هستند آن اشکال این هست که همیشه ظهورات بی‌نیاز از اندیشه و فکر نیستند خیلی از ظهورات برای به دست آوردنش نیاز به فکر هست استدلال هست برهان هست بخصوص ظهورات سیاقیه، یک سری ظهورات سیاقیه ضمیمه کردن این سیاق آن سیاق بالا کردن پایین کردن نمی‌دانم نظم آیه اقتضای یک معنای خاص می‌کند اینها نیاز به تأمل و دقت و اینهاست بنابراین تفسیر به رأی تلقی می‌شود حالا این را من ضمیمه بکنم دقتی که شخص مفسر در آن دخیل است چون تفسیر به رأی قرار شده رأی مراد اجتهاد شخصی باشد یعنی این طوری نیست که علمای مختلف این مطلب را بفهمند ممکن است منِ مفسر این مطلب را درک کنم چون دقت زیاد در مطلب می‌کنم و با دقت مطلب را می‌فهم پس بنابراین نتیجه این مطلب این هست که اگر این کلام شما درست باشد ظهوراتی که نیازمند تأمل شخصی دارد آنها را باید بگویید حجت نیست البته آقای صدر این کأنّ مفروغ عنه قرار داده که اینها حجت است کسی بگوید که ما می‌گوییم حجت نیست خب خیلی چیز نیست ولی حرف ایشان این است که ادعای اصولیون حجیت این گونه ظواهر هم هست پس بنابراین این پاسخ اخص از مدعاست قسمتی از استدلالهای اخباریها را می‌تواند اثبات کند و عمدتاً هم موارد اختلافی که هست که نمی‌دانیم آیا معنایش چی هست مواردی

هست که نیاز به دقتهایی دارد فهم و دقائق و ظرائفی هست والا در کلام آقای حائری این مطلب هست شاید اخباریها آنجاهایی که فهم آیه خیلی رند و پوست‌کنده هست آنها هم منکر نباشند. تعبیر می‌گوید «الظواهر النظریة» عنوانی که مرحوم صاحب وسائل دارد عدم جواز استنباط الظواهر النظریة آن ظواهری که نیاز به نظر و استنباط و اجتهاد دارد و این ممکن است اصلاً دیدگاه‌شان این شکلی باشد.

پرسش: ... پاسخ: نه بحث این هست که خیلی وقتها برای ظهور نیاز به استدلال هست و آن هم که اخباریها انکار می‌کنند استدلالهایی هست که در راه تشخیص ظهور از طرف اصولیها به کار می‌رود بنابراین اصلاً محط کلام جایی هست که یک نوع اجتهاد شخصی دخالت پیدا می‌کند در شناخت آیات قرآنی حالا این را ببینیم چگونه بحث می‌شود.

 «و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»

1. . این حدیث پیدا شد: «إِنْ خَطَبَ إِلَيْكَ رَجُلٌ رَضِيتَ دِينَهُ وَ خُلُقَهُ فَزَوِّجْهُ وَ لَا يَمْنَعْكَ فَقْرُهُ وَ فَاقَتُه‏ ...». [↑](#footnote-ref-1)